

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

استاد اکبر قریشی
۱۵ فبروری ۲۰۱۸

جریان تظاهرات سال (۱۳۴۸ خورشیدی) در کابل- افغانستان

اصیل کشته شد ، تظاهرات ۵۷ روز ادامه یافت و پوهنتون بسته گردید!

۲



تهاجم وحشیانه پولیس که بین ساعت ۹ و ۳۰ دقیقه و ۹ و ۴۵ صبح آغاز یافت برای آنهایی که به لیلیه پناه بردند، یا خود زخمی بودند و یا زخمی ها را پرستاری، پانسمان و کمک می نمودند تقریباً ساعت ۱۱ و ۳۰ قبل از ظهر خاتمه پیدا کرد، خلاف آنهایی که در لیلیه جمع شده بودند و اکثر اعضای کمیته ۹ نفره نیز در میان شان بود، موسوی با جم غفیری از شاگردان مکاتب و بچه های کوتاه سنگی، الی ساعت ۲ بعد از ظهر میتینگ شان را در چوک ده بوری ادامه دادند. چون از وضعیت زده و زخمی اکثر محصلان و فرار بزدلانۀ خلق و پرچم اطلاع نداشت دوبار توسط یک تن از محصلان پیام فرستاد، که باید همه در آنجا جمع شویم.

برای دیگران هم شنیدن اخبار ضد و نقیضی که از میتینگ ده بوری می رسید، تا حد زیادی ناراحت کننده بود، یکی احوال می آورد که شاگردان و محصلان خشمگین چند موتر ترافیک را چپه نموده، یکی را آتش زده اند، دیگری احوال می آورد که مظاهره چی ها به کمک مردم مأموریت پولیس کوتاه سنگی را خلع سلاح کرده اند، تعدادی از محصلانی که در منازل بالائی لیلیه اتاق داشتند، نفس سوخته پائین آمده به کمیته احوال می دادند، که شعله های آتش موتر هائی که آتش زده شده اند، کاملاً هویدا است، دیگری احوال می آورد که پولیس بعد از ختم سرکوب کامل پوهنتون تصمیم دارد، در چوک ده بوری رفته آنده از مظاهره چیان را که در آنجا برای خود پادشاهی می کنند، با تمام قدرت و بی رحمانه

سرکوب نمایند، آن دیگری احوال می آورد که مظاهره چپان ده بوری یک جاسوس را با وسایل عکاسی و مخابره اش دستگیر نموده، تا جان داشته لت و کوبش نموده اند، از این نوع احوالات ده ها مورد دیگر.

اعضای کمیته و محصلان جمع شده در لیلیه که از یک جانب نمی توانستند یعنی توانمندی آن را نداشتند تا خود را به ده بوری برسانند و از جانب دیگر در قبال دوستان و رفقای شان احساس مسئولیت می نمودند، بیشتر بر قریشی که روابطش با موسوی نزدیکتر از دیگران بود فشار می آوردند، تا دوستش را به لیلیه خواسته، او و دیگران را از ضربات احتمالی پولیس نجات دهد. سرانجام بعد از رد و بدل شدن سه پیک و تقاضای جدی قریشی، موسوی طبق نقشه از سرک ده بوری به استقامت لیلیه آمده، در حقیقت بدون رویارویی جوانان به زعم خودشان سرشار از غرور پیروزی بر پولیس را به لیلیه پوهنتون آورده، با آمدن شان حدود ساعت دو و نیم بعد از ظهر، تظاهرات آن روز خاتمه یافت. به نظر من وقایع آن روز از چند جهت قابل یادآوریست:

۱- هرچند در ظاهر جنبش روشنفکری در تطبیق برنامه اش که رفتن به شهر و تماس مستقیم با مردم بود، از نظر دولت و تعداد زیادی از مظاهره چپان شکست خورده بود، زیرا نتوانسته بودند صفوف فشرده ماشین سرکوب دولت را شکستانده، خودشان را به شهر برسانند، مگر در بسیاری از جهات دیگر، این دولت بود که سخت شکست خورده و سلطنت قادر نشد تا آخرین روز عمرش آن شکست ها را جبران نماید.

۲- هدف دولت از سرکوب محصلان و ممانعت از رفتن شان به شهر، کاملاً روش بود، دولت می خواست با چنین سیاستی محصلان پوهنتون و شاگردان معارف را از بخش های دیگر جنبش روشنفکری و مردمی اعم از مأموران دولتی، استادان معارف و پوهنتون و سایر اقشار چیز فهم جامعه که در کل جنبش وسیع روشنفکری آن زمان را می ساخت و مردم عادی جدا ساخته تجرید نماید، در حالی که تجاوز ددمنشانه پولیس شاهی بر فرزندان معارف، گذشته از آن که کینه و نفرت تمام باشندگان کابل و حنا با انتقال خبر به ولایات، باشندگان ولایات را علیه دولت باعث گردید*، بلکه همان حمله بر ساحت پوهنتون، علتی شد مزید بر علل دیگر که استادان پوهنتون کابل و به تعقیب آنها استادان تربیه معلم و معارف نیز به صفوف مظاهره چپان پیوسته، خواستهای آن ها را با افزودن خواستهای جدیدی چون استعفای وزیر معارف، محاکمه آنها که دستور حمله بر پوهنتون را صادر نموده اند، معذرت خواهی دولت از معارف افغانستان و جبران خساره وارده و ... تظاهرات محصلان را در ابعاد دیگری نیز گسترش دهند.

۳- نتیجه مثبت دیگر آن روز، درک ضرورت ایجاد عاجل اتحادیه استادان، نزد اکثر استادان آگاه بود. درواقع لت و کوب کلاه سفید ها به آن عده از استادانی که تا آن زمان درک ننموده بودند، که با قهر دولت در غیاب نیروئی که مردم بدان وسیله قهرشان را اعمال نمایند، فقط تشکل و سازماندهی است که می توان با تکیه بر آن امر مبارزه را پیش برد.

۴- نتیجه دیگر از بین رفتن اتوریته پولیس ظاهر شاهی به خصوص کلاه سفید ها بود. زدو خورد محصلان با دستان خالی علیه قوه قهریه دولت که به "غند ضربه" موسوم بود، به علاوه آن که کینه و نفرت علیه پولیس را بشدت افزایش داد، ترسی را که تعدادی از محصلان و شاگردان از حضور آنها داشتند، چنان از بین برد که وقتی چند روز بعد در جریان راهپیمائی باز هم برخورد بین پولیس با شاگردان لیسه های غازی و حبیبیه در قسمت پل آرتل و شفاخانه این سینا صورت گرفت، شاگردان معارف، پولیس را چنان لت و کوب نمودند که به ده ها پولیس یگانه راه نجات را انداختن به دریای کابل دانسته بدان وسیله از لت و کوب فرار می نمودند.

۵- از همه ارزشمندتر، هماهنگی و همکاری و صمیمیتی بود که بین محصلان در مجموع و آن عده از استادان فاکولته طب و ستائیر ها که در لیلیه آمدند و زخمی ها را پانسمان و تداوی نمودند. چه در صورتی که این کار صورت نمی

گرفت و زخمی ها به شفاخانه انتقال داده می شد این خطر وجود داشت که در آنجا همان لحظه و یا بعد تر به وسیلهٔ پولیس دستگیر و به زندان بیفتند.

از آن تاریخ به بعد تظاهرات بدون انقطاع همه روزه از ساعت ۱۰ صبح الی ۵ عصر ادامه داشته، از پوهنتون آغاز و در پارک زرنگار خاتمه می یافت. دولت به غیر از یک تلاش دیگر که نوشتن بشدت از طرف شاگردان معارف پاسخ گرفت، دیگر تلاش نکرد تا از قوهٔ قهریه و کلاه سفید هایش علیه تظاهرات استفاده نماید، به گفتهٔ مردم دولت زور خود و زور مردم را سنجیده جهت جلوگیری از پیوستن بیشتر مردم، کوشش کرد تا محیلانه تحمل نموده، از طریق رسانه ها به تخریب تظاهرات و تحریک احساسات خانواده ها بپردازد.

یکی از نقاط اوج دیگر در ایامی که تظاهرات وجود داشت، مسألهٔ اعتصاب غذا در پوهنتون بود. قبل از این که به جریان اعتصاب و کارهایی مقدماتی که همان زمان صورت گرفت بپردازم، لازم است اندکی به بحث های قبل از اعتصاب غذا نیز اشاره نمایم.

وقتی ایدهٔ اعتصاب غذا از طرف قریشی مطرح شد، این ایده در کمیته بسیار زود پذیرفته شد، مگر مشکلی که بروز نمود اختلاف در قسمت مکان اعتصاب بود. زیرا در یک طرف قریشی که از جانب موسوی حمایت می شد و می خواستند اعتصاب غذا در مرکز شهر یعنی در پارک زرنگار برگزار گردد، قرار داشت و سمت دیگر بقیه اعضای کمیته بود که می خواستند، اعتصاب غذا در داخل پوهنتون برگزار شود. از آنجائی که هیچ یک از طرفین حاضر نشد به استدلال طرف دیگر گردن نهد، سر انجام بعد از رأی گیری فیصله شد که اعتصاب غذا در داخل پوهنتون صورت گیرد. طبق روال کار که قریشی نقش سخنگویی را به عهده گرفته بود، این بار باز هم به قریشی وظیفه داده شد، تا با ریاست پوهنتون تماس گرفته، مسایل مورد نظر و ضرورتها را با وی مطرح نماید.

به اساس فیصلهٔ کمیته قریشی با دو تن دیگر - عاشق الله و موسوی - نزد رئیس پوهنتون که آن زمان دیگر خود را کاملاً با حرکت محصلان همنا ساخته و خود و پوهنتون را بخشی از جنبش روشنفکری در سطح وسیعتر معرفی می نمود، رفته تصمیم کمیتهٔ تظاهرات را که می خواهند یک شب در پوهنتون اعتصاب غذا نمایند، مطرح ساخته از وی درخواست نمود تا به حیث رئیس پوهنتون به چند نکته خود رسیدگی نماید:

۱- جهت جلوگیری از برخورد های احتمالی، از ورود پولیس در محوطهٔ پوهنتون جلوگیری نماید.

۲- در محل اعتصاب برقها را روشن گذاشته، با باز گذاشتن یکی دو دهلیز امکان دسترسی به دستشویی را فراهم نماید. رئیس پوهنتون که "فضل ربی پژواک" بود و بعد ها وقتی خواستهای استادان علیه تجاوز و تهاجم پولیس بر حریم پوهنتون پذیرفته نشد از مقامش استعفاء داد، با ابراز صمیمیت بیش از حد، به این تقاضا ها پاسخ مثبت داده، فقط خواستار این گردید که همان شب اگر تأمین امنیت تمام پوهنتون برای محصلان مشکل است، حد اقل ساحاتی را که برقههای آنجا روشن و دهلیز هایش باز است خود محصلان تأمین نمایند. امری که از جانب کمیته پذیرفته شد.

در شب اعتصاب هر چند بحث هایی زیادی صورت گرفت که می توانستند آموزنده باشند، مگر برخورد ردیلانه خلق و پرچم علیه یک دیگر شان به خصوص اقتضاحات و اتهامات همجنس بازی بین خلقی ها، و معاشقه دختران و پسران پرچمی با یک دیگر، چنان همه را تکان داد که بعد از آن دیگر هیچ کسی به فکر تحصن و اعتصاب غذا در پوهنتون نیفتاد.

همان طوری که نوشتن تظاهرات در مجموع ۵۷ روز ادامه یافت. در این جریان دولت سخت تلاش می نمود تا بدون آن که زیاد سروصدا نماید سخنرانان و اعضای کمیته را یکپیک گلچین نموده راهی زندان نماید. در روز های آخر تظاهرات که تلاشهای دولت برای دستگیری قریشی زیاد شده بود و می خواستند وی را به حیث مسؤل اصلی جنگ

شناسائی و به بند کشند، قریشی هیچ گاهی به خانه نرفته و به تنهایی حرکت نمی کرد. پولیس هم جهت احتراز از درگیری در جمع بالایش حمله نمی کرد، مگر شرایط آنقدر دشوار شد که قریشی به مشوره و دستور آنهایی که چند پیراهن از وی بیشتر پاره نموده بودند، به خصوص زنده یاد "شاهپور قریشی" که آن زمان یک تن از رهبران جریان "شعله جاوید"، به ناگزیر مخفی شد.

این که بر قریشی در زندگانی مخفی چه گذشت، و آنهایی که زندانی شدند چه مشکلاتی را متحمل شدند، را می گذاریم به زمان دیگر. مگر یک نکته را باید اضافه نمایم: آنهایی که غرور شرکت صادقانه و جانبازانه در امر مبارزه به خاطر مردم را یک بار احساس نموده باشند، بسیار کم اتفاق می افتد تا به امر مبارزه پشت کنند.

*- نفرت و انزجار علیه دولت و عمال آن به علت تجاوز بر حریم مقدس پوهنتون و فرزندان معارف، آنقدر شدید بود که در شکردره، وقتی پدر خودم و کاکایم پدر زنده یاد شاهپور قریشی یک تن از شهدای بزرگی که به اتهام عضویت در "ساما" اعدام شد، در یک فاتحه متوجه می شوند که وزیر داخله دولت یعنی "لودین" که او هم از شکردره بود، جهت اشتراک در عزاداری آمده است، وی را دست گرفته از فاتحه اخراج نموده، مستقیماً به وی می گویند که بعد از این ما با عمال ظاهرخان مناسبات "مرده و زنده" نداریم- قریشی